

روابط جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی؛ چالش‌های بنیادین و امکانات پیش‌رو

سید داود آقایی*

استاد گروه علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

حسن احمدیان

دانشجوی کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۸۸/۳/۱۳ - تاریخ تصویب: ۸۸/۷/۲۷)

چکیده:

در این پژوهش، اهداف کلان دو کشور ایران و عربستان سعودی، مورد بررسی قرار می‌گیرد. از نظر نویسندگان، واکاوی روابط دو کشور با توجه به این اهداف که شکل‌دهنده‌ی سیاست خارجی آنها می‌باشد می‌تواند به ما در تبیین اهداف فوق‌کمدک کند. در این پژوهش، ابعاد نظری شکل‌دهنده به ساختار ذهنی حاکم بر این روابط به صورت تحلیلی و برپایه‌ی استشهاد به وقایع گذشته‌ی روابط دو کشور، بدون تمرکز بر دوره‌ای خاص، مورد بررسی قرار می‌گیرد. در این پژوهش همچنین موانع ساختاری موجود که مانع بهبود روابط دو کشور می‌شود مورد توجه قرار می‌گیرد. در پایان میزان توانایی دو کشور در گذار از وضعیت تعارض و رقابت به همکاری و تعامل عقلانی پایدار در قالب نتیجه‌گیری مطرح می‌شود.

واژگان کلیدی:

سیاست خارجی، سیاستگذاری خارجی، روابط خارجی، جمهوری اسلامی ایران، عربستان

سعودی

مقدمه

روابط ایران و عربستان سعودی همواره از اهمیتی خاص برای سیاستگذاران و همچنین پژوهشگران و صاحب‌نظران دو کشور برخوردار بوده است. اما به‌رغم تألیفات و پژوهش‌های فراوان که به زبان فارسی در ارتباط با عربستان سعودی و رابطه با آن صورت گرفته است توجهی چندان به مبانی و اصول سیاستگذاری و نیز اهداف کلانی که این سیاست‌ها را شکل می‌دهند، نشده است. اصولاً سیاست خارجی که امتداد و دنباله‌ی سیاست داخلی کشورهاست متفرع از اصول و اهداف بنیادینی است که برای تأمین منافع ملی کشورها طرح و پیگیری می‌شود و نخبگان فعال در عرصه‌ی سیاستگذاری خارجی، پیگیری و تأمین این اهداف را سرلوحه‌ی فعالیت‌ها و تحرکات خود در عرصه‌ی سیاست خارجی قرار می‌دهند.

سیاست خارجی ایران و عربستان مبتنی بر اهداف کلانی است که حیطة و نحوه‌ی کنش دو کشور در منطقه و خارج از آن را تعیین و تبیین می‌کند. با توجه به مطالب فوق و نظر به رقابت و تعارض و گاه تضاد دو کشور، در این پژوهش نخست اهداف کلان دو کشور و نحوه‌ی تعریف و تأمین آنها با توجه به نگرش و تفسیری که از این اهداف صورت می‌گیرد را با ذکر نمونه‌هایی از تاریخ روابط خارجی دو کشور تبیین می‌کنیم. سپس به امکان انطباق و سازواری اهداف کلان دو کشور در حوزه‌های فعالیت و کنش دو کشور که مقدمه‌ی همکاری سازنده و یا تضاد مخرب در روابط دوجانبه است می‌پردازیم. پس از بررسی اهداف کلان دو کشور، موانعی که بر سر راه بهبود پایدار- و نه مقطعی- روابط دو کشور وجود دارد را مطرح می‌کنیم. در این پژوهش با رویکردی تحلیلی سعی در تبیین چرایی رقابت و تعارض و تضاد پایداری داریم که در طول چندین دهه از روابط دو کشور، به‌رغم بهبود نسبی و مقطعی همواره شاخصه‌ی اصلی این روابط بوده است.

اهداف کلان عربستان سعودی

بنا به اعلام وزارت امور خارجه عربستان سعودی اصول و مبانی سیاست خارجی این کشور مشتمل بر مولفه‌های زیر می‌باشد:

- ۱- همگامی با مبانی شریعت والای اسلامی به عنوان قانون پادشاهی عربستان سعودی؛
- ۲- احترام به اصل حاکمیت و عدم دخالت در امور داخلی هیچ دولتی و مردود دانستن هرگونه تلاش برای دخالت در مسائل داخلی آن؛
- ۳- تلاش برای بسط صلح و عدالت بین‌المللی و مردود دانستن استفاده از قدرت و زور و هرگونه عملی که صلح جهانی را تهدید کند و یا منجر به تحکیم ظلم و طغیان شود؛

- ۴- محکوم کردن و مردود دانستن تمامی اشکال و روش های تروریسم جهانی و تاکید بر برائت اسلام از هرگونه فعالیت تروریستی؛
- ۵- پایبندی به حقوق بین الملل و معاهدات و میثاق های چندجانبه و دوجانبه و احترام به آنها در چارچوب سازمان های بین المللی و خارج از آنها؛
- ۶- حمایت از مسائل عربی و اسلامی در محافل بین المللی از طریق کمک مداوم و با تمامی وسائل سیاسی و دیپلماتیک و اقتصادی؛
- ۷- عدم تعهد و مردود دانستن اتحادها و ائتلاف هایی که به صلح و امنیت بین المللی آسیب برساند و احترام به حق تعیین سرنوشت و حقوق قانونی ملت ها در دفاع از خود؛
- ۸- به کارگیری سیاستی مستحکم و متوازن در زمینه تولید و فروش نفت، با توجه به منزلتی که پادشاهی عربستان به عنوان یکی از بزرگترین تولیدکنندگان و دارنده ی بیشترین ذخایر نفتی در جهان دارد (<http://www.mofa.gov.sa/>) .
- البته روشن است که سیاست اعلانی و اعمالی همواره انطباق تامی بر یکدیگر ندارند، اما می توان گفت که این دو در زمینه ی سیاست خارجی پادشاهی عربستان در چارچوب و جهت گیری یگانه ای حرکت می کنند. حال می توان با توجه به سیاست های اعمالی عربستان سعودی و نوع نگرش نخبگان ابزاری آن اهداف کلان این کشور را در سه بند خلاصه کرد:
- ۱- رشد و توسعه ی اقتصادی، حفظ تمامیت ارضی و حاکمیت ملی؛
 - ۲- تقویت و تحکیم همبستگی عربی- اسلامی با محوریت عربستان سعودی و حمایت سیاسی و اقتصادی از اقلیت های مسلمان؛
 - ۳- همکاری با قدرت های بین المللی و منطقه ای برای حفظ وضع موجود و پیشبرد فرآیند صلح در منطقه خاورمیانه.
- چینش اهداف کلان عربستان سعودی با توجه به اصول و مبانی اعلانی وزارت امور خارجه ی آن در چارچوب ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک خاص صورت می گیرد، امری که نگرش و ایستاری خاص به نخبگان ابزاری و آکادمیک آن داده و باعث ایجاد تمرکز در سیاست خارجی و مشخص بودن اولویت های آن شده است. در این چارچوب اهداف مذکور در چهار محور مشخص و با اولویت بندی زیر صورت می پذیرد:

۱- محور خلیج فارس

در این محور تهاجم به هر یک از کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، تهاجم به تمامی این کشورها به حساب می آید. به عقیده ی امل ابراهیم الزیانی پژوهشگر مصری،

عربستان سعودی از چشم‌انداز امنیت ملی خود به امنیت خلیج فارس می‌نگرد، به نظر وی سیاست خارجی عربستان در خلیج فارس بر سه محور می‌چرخد:

۱- حل و فصل مشکلات و اختلافات مرزی؛

۲- هماهنگی اقتصادی دولت‌های [عربی] منطقه در چارچوب قراردادهای دوجانبه و

چندجانبه؛

۳- هماهنگی سیاست خارجی این کشورها در زمینه‌های نفت و امنیت (الزبائی، ۱۹۸۹، ص ۸۵).

با این دید عربستان در دهه‌ی هفتاد به کمک ایران برای حفظ وضع موجود و مقابله با چریک‌های چپ ظفار و مقابله با جمهوری خلق یمن و هرگونه رخنه‌ی شوروی در منطقه شتافت و پس از پیروزی انقلاب اسلامی برای مقابله با ایران، شورای همکاری خلیج فارس را تأسیس کرد. همچنین عربستان در صدر کشورهای حامی عراق در جنگ هشت‌ساله قرار گرفت. این نکته نیز حائز اهمیت است که این محور، اولویت نخست را در تأمین اهداف کلان عربستان سعودی داراست، بدین معنی که اهداف کلان عربستان سعودی نخست باید در این محور تأمین شود. به‌عنوان مثال به‌رغم تأکید بر همبستگی عربی-اسلامی با محوریت عربستان، به‌هنگام تهاجم عراق به کویت، با وجود عرب و مسلمان بودن عراق، عربستان سعودی از نیروهای بین‌المللی و در آس آنها ایالات متحده برای اخراج عراق از کویت استمداد طلبید، حال آنکه تا پیش از آن به‌شدت از عراق در مقابل ایران حمایت مالی و سیاسی و حتی نظامی به‌عمل آورده بود.

۲- محور عربی

در این محور عربستان سعودی با تأکید بر اینکه مهد عربیت و اسلامیت و سرزمین وحی است تلاش دارد دو مفهوم اسلام و عربیت را به‌هم پیوند بزند.^۱ و در نتیجه بر وحدت عربی به‌عنوان مقدمه‌ای بر وحدت اسلامی تأکید می‌کند. در این زمینه عربستان سعودی یکی از اعضای مؤسس اتحادیه‌ی عرب در سال ۱۹۴۵ بوده، پس از صلح مصر با اسرائیل و طرد آن از سوی اکثر کشورهای عرب و نیز اتحادیه‌ی عرب، بر سر رهبری دنیای عرب با عراق رقابت کرده است. در واقع عربستان سعودی از توافق‌نامه‌ی طائف (۱۹۸۹) تا توافق‌نامه‌ی مکه (۲۰۰۷) یک میانجی مهم در اختلافات درون و میان‌عربی بوده است (انظر: الحریری، ۲۰۰۸). براساس رویکرد عربستان سعودی، محور عربی از دومین اولویت در تأمین اهداف سیاست خارجی آن

^۱ - در زمینه تلاش برای پیوند دادن اسلام و عربیت، بسیاری از اندیشمندان عربستانی و عرب از جمله پروفیسور ابوزید، قرآن شناس مصری، عربیت را ذاتی قرآن و در نتیجه این دو را لازم و ملزوم یکدیگر می‌دانند. در مقابل اغلب اندیشمندان مسلمان غیر عرب همچون دکتر سروش زبان عربی را عرضی بر قرآن می‌دانند.

برخوردار است. بر همین اساس بود که عربستان از عراق عرب در مقابل ایران عجم حمایت کرد.

۳- محور اسلامی

نظر به وجود حرمین شریفین در قلمرو پادشاهی عربستان و مرکزیت معنوی آن در جهان اسلام، این کشور همواره خود را مستحق رهبری جهان اسلام می‌داند و از منابع مالی گسترده‌ی خود در راستای تحقق این هدف بهره می‌گیرد. سیاست خارجی عربستان نشان می‌دهد که زمامداران این کشور به دنبال آنند تا با ارائه‌ی ظاهری اسلامی از خود، رهبری جهان اسلام را به دست گیرند. سعودی‌ها مدعی‌اند که این کشور دارای علایق ایدئولوژیکی برای نشر اسلام و دفاع از آن با اتخاذ روش‌های غیرانقلابی در جهان است (نک زراعت‌پیشه، ۱۳۸۴).

پس از آتش‌سوزی مسجدالاقصی، عربستان، ایران و چند کشور اسلامی دیگر، سازمان کنفرانس اسلامی را تأسیس کردند و دبیرخانه آن نیز در خاک عربستان قرار گرفت. به‌علاوه عربستان بنا به اهداف اعلانی خود و در راستای کسب مشروعیت بیشتر جهت رهبری جهان اسلام، کمک به کشورهای اسلامی فقیر و حمایت از حقوق اقلیت‌های مسلمان را سرلوحه‌ی فعالیت‌های خود قرار داده است.

۴- محور بین‌المللی

در این محور عربستان سعودی از یک سو به همکاری گسترده با قدرت‌های بین‌المللی در مسائل منطقه‌ای و بین‌المللی می‌پردازد و از سوی دیگر با تثبیت عرضه و تقاضای نفت از طریق کاهش یا افزایش تولید خود در بازارهای جهانی سعی در کنترل بهای جهانی نفت دارد. در واقع با توجه به ذخایر نفتی گسترده‌ی عربستان سعودی، این کشور از سال ۱۹۶۲- تصدی پست وزارت نفت توسط شیخ زکی الیمانی - جز در مقاطعی همواره استراتژی «سهام عادلانه‌ی بازار» را دنبال کرده است. به‌علاوه عربستان از این طریق به دنبال آن است تا کشورهای غربی و به‌خصوص آمریکا را در بقای حکومت آل‌سعود در عربستان ذینفع و سهیم سازد. در نتیجه‌ی اتخاذ چنین سیاستی در مقابل پیروزی انقلاب اسلامی ایران، «رونالد ریگان در اول اکتبر ۱۹۸۱ اعلام کرد که ایالات متحده اجازه نخواهد داد عربستان سعودی تحت سلطه‌ی هیچ گروه داخلی یا خارجی بیفتد که مانع جریان یافتن نفت به غرب شود» (جریسون، ۱۹۹۱، ص ۷). آنچه به تقویت این پیوند نفتی - امنیتی کمک می‌کند، نفوذ شاهزادگان عربستان سعودی در کنگره‌ی آمریکا و همچنین نفوذ کمپانی‌های نفتی در ساختار تصمیم‌گیری ایالات متحده است که هر دو خواهان حفظ وضع موجود می‌باشند.

مسئله‌ی دیگر که به هنگام بررسی سیاست خارجی عربستان مطرح می‌شود، این است که نظر به مرکزیت سیستم تصمیم‌گیری و سیاستگذاری آل‌سعود، و با توجه به محورهای پیش گفته و اولویت‌بندی آنها، سیاستگذاری خارجی پادشاهی عربستان بسیار متمرکز و ممتد بوده، تغییرات عمده را به ندرت و با کندی به خود می‌پذیرد.

اهداف کلان جمهوری اسلامی ایران

در فصل دهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (سیاست خارجی) ذیل اصل یکصد و پنجاه و دوم آمده است:

«سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران براساس نفی هرگونه سلطه‌جویی و سلطه‌پذیری، حفظ استقلال همه‌جانبه و تمامیت ارضی کشور، دفاع از حقوق همه‌ی مسلمانان و عدم تعهد در برابر قدرت‌های سلطه‌گر و روابط صلح‌آمیز متقابل با دول غیرمتحارب استوار است» (قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۰). علاوه بر این اصل، اصول دیگری نیز در راستای همین اهداف و مبانی وجود دارند که به ذهنیت و تفکر نخبگان فعال در عرصه‌ی سیاست خارجی سمت‌وسو می‌دهند.

«با توجه به قانون اساسی و عملکرد ایران، اهداف کلان [آن] را می‌توان در سه دسته تقسیم‌بندی کرد:

الف) رشد و توسعه‌ی اقتصادی، حفظ تمامیت ارضی و حاکمیت ملی؛
ب) دفاع از مسلمانان و نهضت‌های آزادیبخش و تعارض با اسرائیل و غرب (به‌خصوص امریکا)؛

ج) استقرار یک جامعه‌ی اسلامی براساس مبانی شیعی» (سریع‌القلم، ۱۳۷۹، ص ۴۹).
با توجه به موقعیت ژئوپلیتیک و جایگاه خاص ایران در خاورمیانه که چند حوزه‌ی فرهنگی و تمدنی را به هم پیوند می‌زند، پیگیری این اهداف نیازمند تقسیم و اولویت‌بندی آنها با توجه به میزان اهمیت و همچنین مقدرات داخلی و محذورات منطقه‌ای و بین‌المللی است. اما با توجه به عملکرد جمهوری اسلامی ایران، به‌نظر می‌رسد چارچوب‌های جغرافیایی و فرهنگی خاص تعریف نشده، اولویت‌بندی آنها بسته به ظروف زمانی متفاوت بوده است. به‌عنوان مثال، گاه صدور انقلاب به کشورهای جنوب در اولویت قرار می‌گیرد، گاه ارتباط با بازار و جذب سرمایه‌ی آسیای شرقی در اولویت است. در واقع این وسعت و گسترش حیطة‌ی کنشگری جمهوری اسلامی ایران به‌رغم ایجاد فرصت‌هایی برای کشور، تهدیداتی نیز علیه منافع ملی ایران به بار آورده است و گاه باعث از دست رفتن فرصت‌های و موقعیت‌های

گرانبهایی شده است که این امر ناشی از عدم تمرکز و عدم وضوح اولویت‌های سیاست خارجی است.

علاوه بر عدم تمرکز سیاستگذاری خارجی، عدم تبیین اولویت‌ها نیز مشکلات فراوان برای کنش خارجی ایران و نتایج حاصل از آن در برداشته است. در واقع عدم وضوح اولویت‌ها ریشه در اوایل انقلاب اسلامی و برپایی جمهوری اسلامی دارد. در آن دوره عده‌ای اولویت را به صدور قهرآمیز انقلاب به کشورهای مسلمان می‌دادند. عده‌ای نیز اولویت را به استقرار جامعه‌ای نمونه در داخل کشور می‌دادند تا الگویی برای سایر کشورهای مسلمان باشد. جالب آنکه هر دو گروه جهت‌گیری خود را مبتنی بر آموزه‌های بنیانگذار جمهوری اسلامی می‌دانستند (نک رمضان، ۱۳۸۶). این جهت‌گیری‌های متفاوت و گاه متضاد، زمینه‌های تضاد با کشورهای همسایه را فراهم آورد. حال اگر به دو عامل فوق- یعنی فقدان چارچوب‌های جغرافیایی و فرهنگی خاص و عدم اولویت‌بندی اهداف- ساختار پیچیده سیاستگذاری خارجی را اضافه کنیم، می‌توان تصویر بالنسبه جامعی از سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران ترسیم کرد. تعدد مراکز تصمیم‌گیری و سیاستگذاری و گاه عدم هماهنگی آنها نیز مشکلاتی در پی داشته است. البته تعدد مراکز تصمیم‌گیری کمابیش در تمامی کشورها مشاهده می‌شود، اما گستردگی این مراکز در ایران به نظر بی‌نظیر می‌آید.

محورهای همکاری و تضاد؛ بحثی تحلیلی در قابلیت انطباق اهداف کلان دو کشور

همانطور که گذشت هدف نخست هر دو کشور ایران و عربستان، رشد و توسعه اقتصادی، حفظ تمامیت ارضی و حاکمیت ملی می‌باشد. این هدف فی‌نفسه زمینه‌ساز هیچگونه تضاد یا تعارض نمی‌باشد، بلکه می‌تواند زمینه‌ی همکاری و نزدیکی دو کشور را فراهم کند. در واقع پذیرش این اصل که اصلی عام بوده و حقوق بین‌الملل بر آن تاکید دارد، چارچوب ذهنی مناسب برای گسترش همکاری‌های اقتصادی و تجاری و امنیتی فراهم می‌آورد که می‌تواند در بلندمدت امکان اتحاد استراتژیک را نیز مهیا سازد. به‌عنوان مثال تا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، دو کشور عربستان و ایران- با نفوذ ایالات متحده- با تاکید بر این هدف، به یکسری ترتیبات امنیتی و نظامی متعهد شده نقش مکمل یکدیگر را پذیرفته بودند. در آن دوره ایران قدرت خود را در عمان، خلیج [فارس]، حمایت از کردهای عراق و تهدید عراق نشان داد (Kostiner, 2009:38). در واقع، این توافق و همگامی استراتژیک در مدت کمتر از ده سال برای دو کشور بسیار مثمر بود و به‌رغم رقابت آشکار و پنهان آنها، انتظار می‌رفت که این هماهنگی و همکاری به سایر زمینه‌ها تسری یابد. البته ناگفته پیداست که عدم

توجه و احترام به این اصل، موجبات تلاقی و کشمکش را در روابط دو کشور فراهم می‌آورد. جنگ هشت‌ساله نمونه‌ی دردناک آن است.

هدف دوم ایران را می‌توان برای سهولت تحلیل به دو بخش تقسیم کرد: نخست، دفاع از مسلمانان و نهضت‌های آزادی‌بخش و دیگر تعارض با اسرائیل و غرب (به‌خصوص امریکا). دفاع از مسلمانان و نهضت‌های آزادی‌بخش برخلاف ظاهر، هیچگونه انطباقی با هدف دوم عربستان نداشته، بلکه زمینه‌های تعارض و کشمکش بین دو کشور را نیز فراهم آورده است. جمهوری اسلامی ایران در بدو تأسیس و در چارچوب حمایت از نهضت‌های آزادی‌بخش، به حمایت و کمک جنبش‌های شیعه در کشورهای عرب خلیج فارس شتافت. این امر منجر به تأسیس شورای همکاری خلیج فارس و حمایت همه‌جانبه‌ی اعضای آن از عراق در جنگ هشت‌ساله شد. به‌علاوه عربستان سعودی سعی کرده است با بسط نفوذ خود در بین اقلیت‌های مذهبی در ایران، امکانات ایدئاتی خود را نسبت به ایران افزایش دهد.

از دیدگاه عربستان سعودی حمایت از اقلیت‌های مسلمان به معنی کمک به نهضت‌های آزادی‌بخش مسلمان نیست، بلکه این حمایت که به صورت اقتصادی و سیاسی انجام می‌شود، اغلب از مجاری دیپلماتیک و با کسب نظر موافق دولت مورد نظر صورت می‌گیرد. و اصولاً این حمایت شامل حال اقلیت‌های مسلمان در کشورهای دارای اکثریت غیرمسلمان می‌شود. اما از نظر ایران، دفاع از مسلمانان و نهضت‌های آزادی‌بخش، شامل تمامی جنبش‌هایی می‌شود که خواهان تغییر وضع موجود باشند. پس از سقوط رژیم بعث عراق نیز ایران در جهان عرب، یک سیاست افکار عمومی غیرفرقه‌ای را دنبال کرده است که مبتنی بر «تاکید بر تعهد ایران به جنبش فلسطین، مخالفت با امپریالیسم غربی در منطقه و ایستادگی در برابر فشار ایالات متحده در مسئله‌ی هسته‌ای» می‌باشد (Wehrey & Others, 2009, pp.21-22).

به‌علاوه اصولاً دفاع از مسلمانان بسیار فراتر از حمایت اقتصادی و سیاسی از اقلیت‌های مسلمان است. اگر چنین هدفی را در جایگاه آرمانی آن ملاحظه کنیم، خواهیم دید که این هدف، ایران را در مواجهه با اکثریت کشورهای و قدرت‌هایی قرار می‌دهد که با کشورهای اسلامی مجاورت داشته یا با آنها روابط تنش‌آمیزی دارند. بحث بر سر مطلوبیت یا عدم مطلوبیت هدف فوق نیست، بلکه بحث بر سر آن است که آیا چنین هدفی در حیطه مقدرات ایران جای می‌گیرد یا با نادیده گرفتن محذورات به سایر اهداف جمهوری اسلامی آسیب می‌رساند. در واقع، این هدف یکی از زمینه‌های مقابله‌ی عربستان سعودی و سایر کشورهای منطقه با انقلاب اسلامی بوده است. زیرا چنانچه از بند دفاع از مسلمانان بگذریم، حمایت از نهضت‌های آزادی‌بخش اغلب از سوی نظام‌های محافظه‌کار شبه‌جزیره‌ی عرب به‌صورت خطری تفسیر می‌شود که این نظام‌ها را تهدید می‌کند.

عربستان سعودی در مقابله با این تهدید سعی کرد جنبش‌ها و نهضت‌های جهان عرب را زیر چتر حمایتی خود قرار دهد تا کنترل امور از دستش خارج نشود. در واقع «اسلام ضد غربی، به‌عنوان کانال عمده‌ی جنبش‌های اجتماعی مردمی در جهان عرب، با نفوذ غیردموکراتیک پادشاهی عربستان ترکیب شد تا اطمینان حاصل شود که از سال ۱۹۹۰ به بعد، برخلاف فرآیندهای تحول سیاسی در بقیه‌ی نقاط جهان، نوع عربی «نظم نوین جهانی» هنوز بر مبنای خودکامگی ساخته شود» (آشکار، ۱۳۸۴، ص ۶۵).

به‌علاوه این هدف در تعارض با هدف سوم سیاست خارجی عربستان سعودی قرار می‌گیرد. زیرا عربستان بنابر این هدف، به همکاری با «دولت‌ها» برای «حفظ وضع موجود» می‌پردازد و در تعامل با «دولت‌ها» به دنبال رسیدن به صلح در خاورمیانه است. اما جمهوری اسلامی ایران با تاکید بر «جنبش‌ها و نهضت‌های آزادیبخش» و کمک به آنها در مقابل «دولت‌های محافظه‌کار» منطقه، خواهان حل و فصل مسئله از طریق فعالیت‌ها و تحرکات این جنبش‌هاست. به‌عنوان مثال، ایران روابط خود در ارتباط با مسئله خاورمیانه را ابتدا با «جهاد اسلامی» و سپس با «حماس» تقویت می‌کند اما عربستان سعودی با ارائه طرح‌های صلح خود در کنفرانس «فاس» در سال ۱۹۸۲ و «بیروت» در سال ۲۰۰۲ خواهان رسیدن به صلح از طریق مذاکره و میانجی‌گری قدرت‌ها و مجامع بین‌المللی می‌باشد.

در خصوص تعارض ایران با اسرائیل و آمریکا، عربستان سعودی از زمان اکتشاف نفت و تأسیس شرکت نفت عربستانی - آمریکایی آرامکو، همواره سعی خود را بر آن داشته است که روابط حسنه‌ای با آمریکا داشته باشد. این روابط یکی از حساس‌ترین و مورد توجه‌ترین جنبه از سیاست خارجی عربستان سعودی است (انظر جریسون، ۱۹۹۱).

بر این اساس، عربستان از دهه‌ی ۱۹۷۰ تاکنون، همکاری‌های امنیتی و نظامی لازم را با ایالات متحده انجام داده، همواره سعی دارد با اتکا به ایالات متحده نقش نخست را در منطقه به‌خصوص در خلیج فارس ایفا کند. علاوه بر همکاری در منطقه خاورمیانه، عربستان در اغلب سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی سعی می‌کند از خود چهره‌ای میانه‌رو و قابل اطمینان بروز دهد. برخلاف این رویکرد همکاری جویانه و مبتنی بر تعامل با نهادها و قدرت‌های بین‌المللی عربستان، جمهوری اسلامی ایران پس از انقلاب اسلامی رابطه‌ی خود با اسرائیل و سپس ایالات متحده را براساس تعارض تعریف کرده در اکثر موضع‌گیری‌های خود در قبال این دو کشور، تعامل خود را مشروط به تعدیل در رفتار و سلوک آنها و حتی «نظام ظالم بین‌المللی» کرده است. البته شدت و حدت این جهت‌گیری در دوره‌های مختلف متفاوت بوده است. در دوره‌های «رویارویی آرمان‌گرایانه» (دهه‌ی اول انقلاب اسلامی و دوره‌ی دولت نهم) این تفکر شدیدتر و در دوره‌های «سازش‌جویی واقع‌بینانه» (چهار دوره ریاست جمهوری

هاشمی رفسنجانی و خاتمی) این رویکرد فروکش کرده، تعامل با نهادهای بین‌المللی و قدرت‌های بزرگ تا حدودی جای آن را می‌گرفت (نک رمضان، ۱۳۸۶).

سومین هدف کلان جمهوری اسلامی ایران، استقرار یک جامعه اسلامی براساس مبانی شیعی است. در واقع مراد استقرار جامعه‌ای الگو برای تمامی مسلمانان بلکه جهانیان است. همچنان که بسیاری از تحلیل‌گران و پژوهشگران سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران اذعان دارند، ایران فرهنگی با تاکید بر تشیع به عنوان شالوده‌ی فرهنگ آن، در عزلت به سر می‌برد و به‌رغم وجود اقلیت‌ها و حتی اکثریت‌های شیعه در پیرامون ایران حکومت دینی مبتنی بر آیین‌های مذهب شیعه در هیچ کشوری جز ایران استقرار نیافته است.

اصولاً نگرش شیعه به اسلام سیاسی با نگرش اهل سنت بسیار متفاوت است. این دو نگرش متفاوت بالطبع مانع عمده‌ی تبعیت اهل سنت از جامعه‌ی آرمانی شیعه به عنوان الگویی برای جهان اسلام می‌باشد. مذهب وهابیت (که رایج‌ترین مذهب عربستان است) اصولاً شیعه را کافر و رافضی می‌داند، بیش از ۲۰ تن از علما و مفتیان این مذهب در فتواهای خود حکم به کفر شیعیان داده‌اند. به‌علاوه استقرار این جامعه‌ی الگو، مبتنی بر اصول و مبانی تشیع یا همان امامت و ولایت می‌باشد. ناگفته هویداست که این اصول با مبانی اهل سنت در تقابل است، مبنای فقه اهل سنت دو منبع قرآن و سنت پیامبر اسلام (ص) است. در واقع آنچه تفاوت دو نگرش سنی و شیعه به جامعه‌ی الگو را آشکار می‌سازد دو تفسیر کاملاً متفاوت علمای دو مذهب از مفهوم اولی‌الامر است. در فقه شیعه اولی‌الامر به ائمه و پس از غیبت امام دوازدهم به فقیه جامع‌الشرایطی که نایب امام به حساب می‌آید، تفسیر می‌شود. برخلاف این تفسیر، در فقه اهل سنت اولی‌الامر اغلب به حاکمان مسلمانی که جامعه را اداره می‌کنند، تفسیر می‌شود.

همچنین پیگیری چنین هدفی از سوی ایران موجب اصطکاک با رویکرد عربستان محور هدف دوم و حفظ وضع موجود هدف سوم عربستان می‌شود. بنابر هدف دوم عربستان سعودی، این کشور می‌باید محوریت جهان عرب و اسلام را به خود اختصاص دهد و به‌صورت مرکز جهان اسلام، الگوی حکومت اسلامی را به جهانیان و به خصوص مسلمانان نشان دهد. اصولاً رویکرد دین‌محور هر دو کشور، مجال و گستره‌ی همکاری اندکی برای آنها باقی می‌گذارد، زیرا اعتلای هر یک در اثر پیگیری این هدف، الگو بودن آن را در مقابل رقیب به واقعیت نزدیک‌تر می‌کند. رقابت ایدئولوژیک برخلاف رقابت اقتصادی و به‌طور کلی مادی نمی‌تواند مبتنی بر بازی با حاصل جمع مثبت باشد، بلکه لزوماً حاصل جمع صفر خواهد بود.

حفظ وضع موجود یکی از مبانی هدف سوم عربستان سعودی است، ارتقای موقعیت مادی و معنوی ایران و تبدیل شدن آن به الگویی برای جهان اسلام بدان معنی است که هدف صدور انقلاب از طریق عرضه‌ی یک الگو به جهان اسلام به‌صورت مسالمت‌آمیز صورت می‌پذیرد که

این امر به معنای تغییر در وضع موجود و تغییر در موازنه‌ی نیروها در جهان اسلام و به‌ویژه خاورمیانه خواهد بود که مطلقاً مورد پذیرش عربستان سعودی نخواهد بود. عکس این قضیه نیز صادق است. در واقع رقابت این دو کشور بر سر رهبری جهان اسلام حتی پیش از انقلاب اسلامی ایران وجود داشته است؛ به‌همین دلیل است که «ریاض و تهران [همواره] یکدیگر را نه به عنوان دوست، بلکه اغلب به عنوان رقیب می‌نگرند» (See Badeeb, 1993).

موانع همکاری ج.ا.ایران و عربستان سعودی

به نظر می‌رسد عوامل چندی مانع همکاری‌های گسترده و ارتقای روابط ایران و عربستان شده است که در زیر، آنها را در پنج دسته جمع کرده‌ایم:

۱- تفاوت‌های قومی - مذهبی

هرچند این تفاوت‌ها فی‌نفسه مانع گسترش روابط نمی‌شود، اما چنانچه رقابت دو کشور شیعه - فارس و سنی - عرب بر سر رهبری منطقه و جهان اسلام را به این تفاوت‌ها اضافه کنیم، خواهیم دید که امکان همکاری این دو کشور به‌نحوی قابل توجه کاهش می‌یابد. «حتی پیش از انقلاب اسلامی ۱۹۷۹، روابط پادشاهی [عربستان] و ایران بسیار مسئله‌دار بود؛ پیامدهای تاریخ بین وهابی‌ها و شیعیان جای اندکی برای مصالحه باقی گذاشته است» (Burke, 2004, p.26).

تاریخ اختلافات مذهبی دو کشور با اوج گرفتن ناسیونالیسم عرب و فارس در کشورهای عربی و ایران، بُعد قومی نیز به‌خود گرفت. همچنانکه در ایران پیش از انقلاب تأکید خاصی بر تاریخ ایران پیش از اسلام و شکوه و جلال ایرانیان در مقابل سایر اقوام می‌شد در عربستان نیز اسلام وهابی در پیوند با عربیت دو بُعد مذهبی و قومی را در یک چارچوب فرهنگی و در مقابل سایر اقوام و مذاهب قرار می‌داد که به تعبیر محمد حسنین هیکل روزنامه‌نگار مصری، غبار از رقابت ۱۴۰۰ ساله‌ای زدود که پیش از اسلام بین عرب و فارس وجود داشت.

۲- تفاوت ساختارهای سیاسی

با وقوع انقلاب اسلامی، رژیم پادشاهی محافظه‌کار ایران که از نظر ساختاری تفاوت چندان با رژیم آل‌سعود نداشت، جای خود را به یک ساختار جمهوری اسلامی داد که نقطه‌ی مقابل رژیم پادشاهی بود. اصولاً رژیم‌های پادشاهی، رژیم‌های محافظه‌کار و طالب حفظ وضع موجودند و از نظر ساختاری نمی‌توانند پذیرای تحولات گسترده باشند.

پادشاهی عربستان نه با ایران، بلکه با کشورهای محافظه‌کار عرب و حتی غیرعرب احساس همنوایی و نزدیکی می‌کند. شکل‌گیری محور موسوم به «محور اعتدال» (متشکل از رژیم‌های جمهوری و پادشاهی عرب خلیج فارس و مصر) در مقابل «محور ممانعت» (یا مخالفت که مشتمل بر کشورهای طالب تغییر وضع موجود است) در همین چارچوب قابل تبیین است. اغلب احساس نزدیکی و اعتماد متقابل دو رژیم به یکدیگر، یکی از عوامل موثر همکاری و حتی اتحاد این دو در راه حفظ و یا رسیدن به اهداف مشترک است.

۳- تفاوت در ایستارهای امنیتی دو کشور

در مسائل امنیت منطقه‌ای دو کشور هیچگونه هم‌نوایی با هم ندارند. ایران اعتقاد دارد که روابط با عربستان باید مرکز ثقلی برای همبستگی تمام کشورهای منطقه‌ی خلیج فارس باشد و پیشنهاد می‌کند ایران و کشورهای عربی منطقه‌ی خلیج فارس از جمله عراق اتحادیه‌ای با هم تشکیل دهند. علت مخالفت عربستان و دیگر کشورهای منطقه با این پیشنهاد ایران این است که آنها هنوز به برنامه‌های نظامی ایران بدبین هستند. وابستگی امنیتی کشورهای خلیج فارس (از جمله عربستان سعودی) به غرب و به‌خصوص ایالات متحده برکسی پوشیده نیست، «یک گزارش جالب، سه گزینه‌ی عربستان سعودی برای تأمین امنیت خود را چنین بیان می‌کند:

- ۱- دنبال کردن صدور اعلامیه‌هایی از طرف دولت‌های منطقه درباره‌ی دوری از تسلیحات
- ۲- به‌دست آوردن تسلیحات هسته‌ای؛
- ۳- صاف‌بندی با قدرت‌های هسته‌ای موجود و قرار گرفتن زیر چتر هسته‌ای آنها (Russell, 2005).

عربستان سعودی از سال ۱۹۹۰ علناً طالب حضور نیروهای امریکایی در منطقه بوده است تا علاوه بر بیرون راندن نیروهای عراقی از کویت، امنیت حوزه‌های نفتی خود را تأمین کند. در مقابل سیاست‌ها و جهت‌گیری‌های امنیتی عربستان، ایران مخالف حضور نیروهای ورامنطقه‌ای در منطقه است. «در واقع امنیت مجموعه جزیره‌العرب از جنوب عراق تا جنوبی‌ترین نقطه عربستان با چتر نظامی و دکترین امنیتی امریکا محافظت می‌شود (سریع‌القلم، ۱۳۷۹، ص ۷۱). جمهوری اسلامی ایران همواره بر این نکته تأکید داشته است که امنیت منطقه باید توسط کشورهای آن تأمین شود.

مسئله‌ی دیگر رقابت تسلیحاتی می‌باشد. عربستان سعودی با خریدهای تسلیحاتی گسترده، زرادخانه‌های خود را مملو از سلاح‌های غربی کرده است. برای مثال با پایان جنگ هشت‌ساله ایران و عراق، در دو سال ۱۹۸۸-۱۹۸۷ واردات تسلیحاتی ایران حدود ۱/۵ میلیارد دلار بوده است در حالی که این رقم برای عربستان سعودی ۵ میلیارد دلار بوده است. این نکته را نباید

از نظر دور داشت که در آن زمان ایران در آتش بس با عراق به سر می‌برد و بسیار بیش از عربستان به این تسلیحات نیاز داشت.

گذر سال‌ها و تحولات صورت گرفته در عرصه‌ی سیاست خاورمیانه و به‌خصوص رابطه‌ی غرب با ایران، کشورهای عرب خلیج فارس و به‌خصوص عربستان سعودی را بر آن داشته که تأمین امنیت خلیج فارس تنها توسط شورای همکاری خلیج فارس و با تکیه بر قدرت نظامی امریکا قابل اطمینان نیست و هر آن امکان حدوث تحولی بنیادین در آن وجود دارد. سعود الفیصل در دسامبر ۲۰۰۴ بیان داشت که چارچوب امنیت منطقه‌ای نوین باید براساس مولفه‌های زیر شکل بگیرد:

۱- یک شورای همکاری نیرومند و پرتحرک که اعضا در آن از نظر اقتصادی، سیاسی و نظامی ادغام شده‌اند؛ ۲- در برگرفتن یمن؛ ۳- عراقی باثبات و یکپارچه؛ ۴- در برگرفتن ایران. (www.saudiembassy.net).

این اظهارنظر خود گویای حقایقی می‌باشد که به‌خصوص پس از انتخاب آقای خاتمی در روابط ایران با اعراب و غرب به‌وجود آمده است. البته «ظهور احمدی‌نژاد برای بسیاری به این معنی بود که ایران در حال عقب‌گرد به رادیکالیسم دهه‌ی ۱۹۸۰ است، زمانی که درصدد صدور انقلاب خود و مبارزه با نفوذ غرب در منطقه بود» (Gasiorowski, 2007). این امر نگرانی‌های فراوانی را برانگیخت و به نوعی جنگ سرد بین ایران و شورای همکاری را تداوم بخشید (Ehteshami & Zweiri, 2007: 101) به علاوه پس از سقوط صدام حسین، ایالات متحده سعی کرده است از طریق حضور مستقیم در عراق و نیز تلاش برای شکل دادن به یک اتحاد ضدایرانی، توازن قوایی که پیش‌تر بین عراق و ایران وجود داشت را اعاده کند (Ottaway & Others, 2008:35). به همین دلایل است که شاهد صف‌بندی مجدد کشورهای عربی در قالب «محور اعتدال» در مقابل ایران می‌باشیم.

۴- بی‌اعتمادی و رقابت مستمر

حتی زمانی که ایران و عربستان در یک چارچوب امنیتی، خلیج فارس را به‌صورت مشترک اداره می‌کردند، بی‌اعتمادی کاملاً در تحرکات آنها مشهود بود. با پیروزی انقلاب اسلامی این بدبینی و بی‌اعتمادی دوچندان شد. «اصولاً عربستان دارای موضع سنتی حفظ وضع موجود و تقابل با قدرت‌های نوظهور منطقه‌ای، نمی‌توانست با انقلاب بالنده‌ی اسلامی ایران که خواهان تجدیدنظر در وضع موجود بود، سرسازش داشته باشد. از سوی دیگر، ایران به علت خصیصه‌ی انقلابی‌اش بسیار زود نوک حملات تبلیغی خود را به‌سوی عربستان و سایر کشورهای «مرتجع» عرب نشانه گرفت» (اخوان کاظمی، ۱۳۷۹). پس از جنگ ۱۹۹۱ برقراری ارتباط

با ایران، از نظر عربستان، صرفاً برای مهار آن ضروری بود. «از دیدگاه ریاض، برقراری ارتباط با ایران از این جهت لازم بود که شکست صدام، ایران را در مسابقه‌ی رهبری منطقه‌ای، به نامزد اول تبدیل می‌کرد» (Burke, 2004, p.26).

این بدبینی و بی‌اعتمادی با صعود مجدد گفتمان انقلابی در دولت نهم، اوج گرفت و تحركات دو کشور در نقاط مختلف خاورمیانه گویای رقابتی مبتنی بر بی‌اعتمادی سیاسی-امنیتی است. تحركات «محور اعتدال» و در رأس آن عربستان سعودی در لبنان، عراق و فلسطین جملگی در مقابل نفوذ و قدرت‌گیری ایران صورت می‌گیرد. از آنجا که عربستان همواره سعی دارد نقش رهبری را در سطح منطقه، جهان عرب و حتی جهان اسلام ایفا کند و تأثیرگذاری خود را در عرصه‌ی سیاست خارجی افزایش دهد، دگرگونی‌های عمده چون قدرت‌یابی شیعیان در عراق و اقدامات حزب‌الله از منظر اهداف و اولویت‌های منطقه‌ای این کشور اهمیتی بسیار دارد. به عقیده‌ی لیو بولای اهداف امریکا در خاورمیانه بدین ترتیب بوده است «مقابله با ایران، سوریه و حزب‌الله و نیروهای شیعه‌ی تندروی خلیج [فارس] به گونه‌ای که تشکیل یک «هلال شیعه» بر آنها سخت شود (Baolai, 2007). در این دوره نیز عربستان مانند گذشته اهداف خود را در تحدید و مهار ایران به اهداف ایالات متحده پیوند زده است.

«عربستان سعودی، دیگر اعضای شورای همکاری خلیج [فارس]، ایالات متحده و نیز اروپا، در کنفرانس ژانویه‌ی ۲۰۰۷ متعهد به پرداخت میلیاردها دلار کمک به لبنان برای تقویت دولت سنی- مسیحی- دروزی فؤاد سنیوره نخست‌وزیر آن و مقابله با کمک ایران به حزب‌الله شدند» (Matair, 2007).

«به‌علاوه طبق گزارش‌ها ملک عبدالله پادشاه عربستان در نوامبر ۲۰۰۶ به چنی معاون رئیس جمهور [امریکا] گفته بود در صورتی که ایالات متحده از عراق خارج شده و عراق آشوب‌زده را به حال خود رها کند، عربستان سعودی چاره‌ای جز حمایت از عرب‌های سنی ندارد (Ibid). در فلسطین نیز کمک‌های عربستان سعودی به محمود عباس و حکومت خودگردان در مقابل حماس و جهاد اسلامی نشان دهنده‌ی ضدیت آشکار آن با متحدان ایران در منازعه‌ی فلسطین است.

۵- ساختارهای اقتصادی غیرمکمل

ایران و عربستان، هر دو از عمده‌ترین صادرکنندگان نفت و مواد پتروشیمی به منطقه و جهان می‌باشند. ساختار اقتصادی هر دو مبتنی بر رانت نفتی بوده و اقتصاد آنها اقتصادی تک‌محصولی به حساب می‌آید. یکی از نکاتی که مورد تأکید نظریه‌های همگرایی می‌باشد مشابهت (Similarity) یا هم‌تکمیلی (Complimentarity) کشورهای خواهان همکاری‌های

گسترده است. با توجه به نکات ذکر شده، ایران و عربستان هیچگونه مشابهت مذهبی، قومی و فرهنگی نداشته و در نتیجه امکان همکاری‌های گسترده این دو کشور بر مبنای این مولفه‌ها تا حدود زیادی متفی است. با توجه به توضیحات فوق ایران و عربستان (با دو ساختار اقتصادی رانتهی مشابه) نمی‌توانند از طریق هم‌تکمیلی به تعامل اقتصادی سازنده‌ای با یکدیگر پردازند.

۶- دخالت قدرت‌های ورامنطقه‌ای

یکی دیگر از محورهای اختلاف ایران و عربستان سعودی شیوهی تعامل با قدرت‌های ورامنطقه‌ای است. تا پیش از خروج بریتانیا از خلیج فارس، این قدرت از طریق تحت‌الحمایه ساختن شیوخ عرب و مقابله با قدرت ایران در خلیج فارس، مانع عمده‌ی نزدیک شدن دو کرانه‌ی عربی و فارسی آن به یکدیگر بود. با خروج بریتانیا از خلیج فارس، از آنجاکه ایالات متحده منافع خود را در قالب دکترین نیکسون-کیسینجر در پیوند با تعامل و همکاری ایران و عربستان در مسائل امنیت منطقه‌ای می‌دید، مقدمات همراهی و همکاری دو متحد خود در خلیج فارس را فراهم آورد. به دلیل همین حمایت و پشتیبانی امریکا بود که این اتحاد امنیتی غیررسمی تا اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ دوام آورد.

با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، ایالات متحده محور اصلی راهبرد امنیتی خود در منطقه را بر پایه‌ی اتحاد با عربستان سعودی- در قالب شورای همکاری خلیج فارس- تعریف کرد. در این راستا به همراه عربستان و سایر اعضای شورای همکاری، در جنگ هشت‌ساله به حمایت از عراق پرداخت و پس از پایان عملیات «توفان صحرا» و در چارچوب راهبرد «مهار دوگانه»، مانع تقارب ایران با کشورهای عرب حوزه‌ی خلیج فارس شد. پس از ۱۱ سپتامبر نیز از طریق بزرگ جلوه دادن خطر ایران هسته‌ای و حتی غیرهسته‌ای برای کشورهای عرب و به راه انداختن مسابقه‌ی تسلیحاتی از طریق فروش تسلیحات به کشورهای عضو شورای همکاری، مانع تقارب و تعامل مثبت ایران با این کشورها شد. به عقیده‌ی ولی نصر، یکی از اهداف اولیه‌ی فروش‌های تسلیحاتی امریکا به کشورهای عرب کرانه‌ی خلیج فارس، «کمک به این کشورها برای تقویت امکانات دفاعی خود و در نتیجه ایجاد بازدارندگی علیه ایران و تجاوز آن در آینده می‌باشد» (Nasr, 2008).

بدین ترتیب از یک‌سو «واشنگتن خود را متعهد به تأمین امنیت جمعی منطقه و تک تک کشورهای دوست گردانید» (حجاز، ۱۳۸۱، ص ۴۲)، زیرا حضور خود در منطقه را لازمه‌ی بسط و تداوم امنیت در آن می‌داند. از سوی دیگر، «برخلاف کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، ایران منبع اصلی تهدید علیه امنیت منطقه را حضور نیروهای خارجی می‌داند. ایران در این مقوله، حضور خارجی‌ان را مشخصاً حضور استراتژیک هر قدرت غیرمنطقه‌[ای]

می‌داند» (ابراهیمی فر، ۱۳۸۱، ص ۱۲۷). در واقع دخالت قدرت‌های ورامنطقه‌ای در خاورمیانه از عوامل عمده‌ی تفاوت و گاه تضاد در جهت‌گیری‌های عربستان و ایران در ارتباط با یکدیگر و نیز در ارتباط با قدرت‌های مداخله‌گر بوده است.

نتیجه

بررسی روابط ایران و عربستان گویای آن است که دو کشور تقریباً از دهه‌ی ۱۹۵۰ همواره یکدیگر را به چشم رقیب می‌نگریسته‌اند. رقابت دو کشور در خلیج فارس، خاورمیانه، جهان عرب و جهان اسلام و حتی در صحنه‌ی بین‌المللی، گویای توانایی اندک آنها در بسط همکاری‌ها - جز در اهداف عامی که تمامی کشورهای جهان در آنها اشتراک نظر دارند - می‌باشد. تجارت بین دو کشور همواره درصد ناچیزی از مجموع تجارت خارجی آنها را تشکیل داده است. همکاری‌های امنیتی به صورت مقطعی - و آن هم با اعمال نفوذ امریکا - صورت پذیرفته است. همکاری‌های سیاسی از آن هم کم‌تر بوده، دو کشور عمدتاً، در صحنه‌های سیاسی و دیپلماتیک به صورت دو رقیب در دو جبهه‌ی مقابل هم قرار می‌گیرند.

پس از حوادث یازده سپتامبر و به‌خصوص با روی کار آمدن دولت نهم در ایران رقابت دو کشور تشدید شده است. نگرانی‌های عربستان از گسترش نفوذ و قدرت ایران، باعث صف‌بندی کشورهای موسوم به «محور اعتدال» در مقابل آن شده است. هنر فورتیگ سخن از تحولی بنیادین در موازنه‌ی قوا در منطقه می‌گوید که از سیستمی سه ضلعی - شامل ایران، عراق و عربستان سعودی، که از جنگ جهانی دوم تاکنون در موقعیت‌های متفاوت همواره دو قدرت از آنها در مقابل قدرت سوم به ایجاد موازنه می‌پرداختند - به سیستمی دوطرفه که در آن قدرت‌های بیرونی یا حداقل غیرعرب، یعنی ایالات متحده و ایران، قدرتمندترین بازیگران هستند، تحول یافته است (Furtig, 2007, P640). این تحولات رقابت ایران و عربستان را با نوساناتی مواجه می‌کند که نباید آنها را تحولاتی ساختاری در رابطه‌ی دو کشور در نظر گرفت. در حال حاضر، تنها تحولی که در افق روابط دو کشور می‌تواند به بهبود نسبی روابط آنها منجر شود، تعامل و اعتمادسازی متقابل دو کشور در خاورمیانه است که آن نیز تنها از شدت رقابت می‌کاهد بنابراین تنها با گذشت زمان می‌توان انتظار تحولات دامن‌دار در روابط دو کشور داشت.

در واقع با توجه به مبانی و اصول سیاست خارجی ایران و عربستان و اهداف کلان آنها، ارتقای سطح روابط دو کشور با چالش‌هایی بنیادین روبروست که امکان تحول در کوتاه‌مدت را سلب می‌کند. چالش‌های موجود در روابط دو کشور، امتداد تاریخی چندین دهه رقابت در سطوح مختلف است که دو کشور را در مقابل یکدیگر قرار داده است. برای فائق آمدن بر این

چالش‌ها و مشکلات، دو کشور نیازمند بازتعریف اهداف خود در منطقه خاورمیانه می‌باشند. اهدافی که مبتنی بر ذهنیتی به‌شدت منفی نسبت به یکدیگر است. این ذهنیت، شکل‌دهنده‌ی نهایی روابط دو کشور است. در چنین وضعیتی صرفاً می‌توان به بهبود نسبی روابط و اعتلای مقطعی همکاری امیدوار بود.

البته همانطور که تاریخ روابط دو کشور - به‌خصوص در دهه‌ی ۱۹۷۰ و دوره‌ی ریاست هاشمی رفسنجانی و خاتمی - نشان می‌دهد امکان تحول و بهبود در این روابط مبتنی بر مولفه‌هایی است که توجه به آنها می‌تواند زمینه‌های تفاهم و قرابت دو کشور را فراهم آورد. مولفه‌ی نخست تغییر در الگوی ذهنی مبتنی بر «خودمحوری کشوری» در منطقه است که بر اساس آن، نخبگان دو کشور با تکیه‌ی صرف بر مقدرات کشور خود، طرف مقابل را نادیده گرفته، درصدد اعتلای جایگاه منطقه‌ای کشور و پرستیژ بین‌المللی آن بدون در نظر گرفتن اهداف و منافع طرف مقابل در سطوح منطقه‌ای و جهانی می‌باشد. به عبارت دیگر هدف؛ رسیدن به رهبری منطقه - بدون در نظر گرفتن محذورات و مقدمات - است. در دوره‌های بهبود روابط دو کشور، نخست شاهد فرارفتن از دید «خودمحوری کشوری» بوده ایم. بر این اساس ایران و عربستان سعودی باید با پذیرش نقش و جایگاه یکدیگر در منطقه، منافع یکدیگر را به رسمیت شناخته، برای رسیدن به اهداف و تأمین منافع خود به تعامل مثبت با یکدیگر روی بیاورند. در دوره‌های بهبود روابط دو کشور پس از انقلاب اسلامی ایران نیز نخست شاهد تغییر در همین مولفه بوده ایم.

مولفه‌ی دیگر که نتیجه و تابع مولفه‌ی نخست است، تعامل دو کشور در راستای کنترل بحران‌ها در خاورمیانه و رفع هرگونه رقابت حاصل از این بحران‌هاست. این امر امکان نزدیکی و بهبود روابط دو کشور را فراهم خواهد ساخت. همچنین تعامل این دو کشور به‌عنوان دو کشور پیشرو و رهبر جهان اسلام در سطح کلان برای دفاع و حمایت از مسائل عربی و اسلامی، زمینه‌ی دیگری برای بهبود روابط دو کشور است. البته این تعامل اسلامی چنانچه به دنبال دو مولفه‌ی پیشین صورت بپذیرد نتیجه‌ی مطلوب خود را خواهد داشت زیرا در صورت ادامه‌ی رقابت شدید دو کشور در منطقه، تعامل این دو برای رهبری جهان اسلام و پیشبرد اهداف مشترک اسلامی در سطح بین‌الملل عملاً منتفی خواهد بود.

منابع و مأخذ:

الف. فارسی:

- ۱- ابراهیمی فر، طاهره (۱۳۸۱)، «الگوهای اعتمادسازی در منطقه خلیج فارس»، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ۲- اخوان کاظمی. بهرام (تابستان ۱۳۷۹)، «واگرایها و همگراییها در روابط ایران و عربستان»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال هفتم، شماره ۲، صص ۱۱۵-۱۴۶.

- ۳- امل ابراهیم الزیانی (۱۹۸۹) «علاقات المملكة العربية السعودية في النطاق الإقليمي؛ دراسة في العلاقات السعودية الإيرانية و تطور موضوع الأمن في الخليج [الفارسی]»، القاهرة، مطبعة دار التألیف.
- ۴- آشکار. ژیلبر (۱۳۸۴)، «جدال دو توحش؛ ۱۱ سپتامبر و ایجاد بی نظمی جدید جهانی»، ترجمه حسن مرتضوی، نشر اختران.
- ۵- بنسون لی جریسون (۱۹۹۱)، «العلاقات السعودية- الأمريكية؛ في البدء كان النفط»، ترجمه سعد هجرس، بیروت، دارالجليل.
- ۶- جاسم ی. الحریری (صيف ۲۰۰۸)، «السياسة الخارجية السعودية؛ المتغيرات و المستقبل»، مجلة شؤون الاوسط، مركز الدراسات الاستراتيجية، العدد ۱۲۹، صص ۱۶۸-۱۴۳.
- ۷- حجار، سامی (۱۳۸۱)، «امریکا در خلیج فارس؛ چالش‌ها و چشم‌اندازها»، ترجمه ابوالقاسم راه چمنی، موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران.
- ۸- زراعت‌پیشه. نجف، «برآورد استراتژیک عربستان سعودی (سرزمینی- سیاسی)» (۱۳۸۴)، انتشارات موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران.
- ۹- رمضان. روح الله (۱۳۸۶)، «چارچوبی تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، ترجمه میرطیب موسوی، نشر نی، چاپ پنجم.
- ۱۰- سریع‌القلم. محمود (۱۳۷۹)، «سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران؛ بازبینی نظری و پارادایم ائتلاف»، مرکز تحقیقات استراتژیک.
- ۱۱- «قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۵۸ با اصلاحات ۱۳۶۸» (۱۳۸۰)، معاونت پژوهش، تدوین و تنقیح قوانین و مقررات، چاپ ششم.

ب. خارجی:

1. [http:// www.mofa.gov.sa/Detail.asp?InNewsItemID=24605](http://www.mofa.gov.sa/Detail.asp?InNewsItemID=24605).
2. www.saudiembassy.net/2004News/Statements/SpeechDetail.asp?cIndex=483.
3. Anoushiravan Ehteshami and Mahjoob Zweiri (2007), "*Iran and the Rise of it's Neoconservatives: The Politics of Tehran's Silent Revolution*," I.B.Tauris & Co Ltd.
4. David M. Burke (March 2004), "*Saudi Security: Challenges For The Post-Saddam Era*," Naval Postgraduate School, Monterey, California.
5. Frederic Wehrey, Theodore W. Karasik, Alireza Nader, Jeremy Ghez, Lydia Hansell, Robert A. Guffey (2009), "*Saudi-Iranian Relations Since the Fall of Saddam; Rivalry, Cooperation, and Implications for U.S. Policy*," National Security Research Division(RAND).
6. Furtig, Henner (fall 2007), "*Conflict and Cooperation in the Persian Gulf: The Interregional Order and US Policy*," Middle East Journal, Vol. 61, No. 4.
7. James A. Russell (Fall 2005), "*Saudi Arabia in the 21st Century: A New Security Dilemma*," In Middle East Policy, Vol.XII, No.3, pp.64-78.
8. Joseph Kostiner (2009), "*Conflict and Cooperation in The Gulf Region*," VS Verlag für Sozialwissenschaften.
9. Liu Baolai (Autumn 2007), "*A Few Thoughts on Gulf Security*," In Foreign Affairs Journal, No.85, pp.46-52.
10. Marina Ottaway, Nathan J. Brown, Amr Hamzawy, Karim Sadjadpour, and Paul Salem (2008), "*The New Middle East*," Carnegie Endowment for International Peace.
11. Mark Gasiorowski (Summer 2007), "*The New Aggressiveness in Iran s Foreign Policy*," In Middle East Policy, Vol.XIV, No.2.
12. Saeed M. Badeeb (1993), "*Saudi-Iranian Relations: 1932-1982*," London: Centre for Arab and Iranian Studies.
13. Thomas R.Mattair (Summer 2007), "*Mutual Threat Perceptions in The Persian Gulf: GCC Perceptions*," In Middle East Policy, Vol.16, No.2, pp. 133-140.

14. Vali Nasr & Ray Takeyb, (2008), "The Costs of Containing Iran; Washingtons Misguided New Middle East Policy," In Foreign Affairs, Vol. 87, No.1, pp. 85-94.

از این نویسنده تاکنون مقالات زیر در همین مجله منتشر شده است:

"بررسی عملکرد شورای امنیت در حل بحران بوسنی و هرزگوین"، سال ۷۶، شماره ۳۶؛ "راهبردهای توسعه پایدار در سازمان ملل متحد"، سال ۸۲، شماره ۵۹؛ "کارنامه کمیسیون حقوق بشر درباره ایران (پس از پیروزی انقلاب اسلامی) سال ۶۰، تابستان ۸۲؛ "سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در دوران جنگ هشت ساله (با نگاهی به جایگاه جامعه اروپایی در این سیاست)"، سال ۸۵، شماره ۷۳؛ "جایگاه اتحادیه اروپایی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در دوره سازندگی"، دوره ۳۷، شماره ۳، سال ۸۶؛ "چشم انداز فقر در عصر جهانی شدن"، دوره ۳۸، شماره ۲، سال ۸۷؛ "سازه انگاری و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قبال اسرائیل"، دوره ۳۹، شماره ۱، سال ۸۸؛ "سازمان های منطقه ای و دموکراتیزاسیون، شماره ۳، سال ۸۸؛ "تأملی بر سیاست خارجی حقوق بشری آمریکا (با نگاهی به سیاست آمریکا در قبال ایران)"، شماره ۱، سال ۸۹.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی